محسن جلال پور، رئیس هیئت امنای انجمن پسته ایران

مرور خاطرات عسگراولادی

در مراسم یادبود اسدالله عسگراولادی که در اول مهرماه سال جاری در اتاق بازرگانی، صنایع، معادن وکشاورزی استان کرمان برگزار شد، محسن جلال‌پور رئیس هیئت امنای انجمن پسته ایران حضور یافت. جلال‌پور در این مراسم در مورد رویکرد و نوع نگاه عسگراولادی به مسائل تجاری چند دقیقه‌ای صحبت کرد و از خاطرات وی در تجارت گفت. در ادامه جزئیات این سخنرانی عیناً آورده شده است.



عرض سلام و ادب و احترام و وقت بخیر خدمت همه عزیزان. عرض تسلیت به مناسبت ایام محرم. تسلیت خدمت خانواده محترم مرحوم حاج اسدالله عسگراولادی، بزرگ تجارت ایران، همین‌طور به همه فعالین اقتصادی، همه فعالین متدین کشور. با تشکر از اتاق کرمان که امروز این موقعیت را فراهم کرد که عزیزانی که سال‌ها با مرحوم عسگراولادی ارتباط کاری و رقابت و دوستی و همکاری داشتند، دور هم گرد آیند و چند دقیقه‌ای توفیق شد که من خدمت شما عزیزان از آنچه که در مرحوم عسگراولادی دیدم، صحبت کنم. تشکر می‌کنم از حاضرین در این محفل و در این مجلس یادبود. عذرخواهی می‌کنم از تصدیعی که دارم. اما دوستان فرمودند چند دقیقه‌ای به جهت همکاری بیش از ۳۴، ۳۵ سال که خدمت مرحوم عسگراولادی بودم و در طول بیش از سه دهه آشنایی داشتم و کار کردم و خیلی فراوان از ایشان یاد گرفتم، مطالب کوتاهی را عرض کنم.

امروز جای تاجر متدینی در بین ما خالی است. هر چند مسیر اقتصادی کشور طی این دهه‌ها، تجار فراوان، بازرگانان فراوان، فعالین اقتصادی فراوان در عرصه خود دیده، اما کمتر کسانی را که تا آخرین روز زندگی و تا آخرین لحظه عمر به فعالیت بپردازند، امیدوار باشند، انگیزه داشته باشند و با پشتکار و تلاش و علاقه کار خودشان را دنبال کنند، مشاهده می‌کنیم و عدم حضور اینچنین بزرگانی ضایعه و سُلمه‌ای جبران ناپذیر است.

مرحوم عسگراولادی در تجارت و فعالیت اقتصادی تفاوتی بین پنجاه سالگی، شصت سالگی، هفتاد سالگی و هشتاد سالگی‌اش دیده نمی شد. تا همین دو، سه ماه پیش که آخرین بار من توفیق زیارت ایشان را داشتم، در سن ۸۶ سالگی، با پرواز پنج صبح به مشهد مقدس آمدند، زیارتی کردند و در همایشی که انجمن پسته در اتاق مشهد برگزار کرده بود حضور پیدا کردند. متأسفانه، با اینکه آن روز به جهت حال و احوال و نگاه به جمعیت، پله جلوی پایشان را ندیدند و محکم زمین خوردند، ولی باز از آن نیتی که داشتند و برای صحبت و دلداری و امیدواری و پند پدرانه دادن به حاضرینی که در جلسه حضور داشتند، منصرف نشدند؛ با اینکه بنده عرض کردم اگر شرایط حالی‌تان مساعد نیست، صحبت نفرمائید، گفتند:« نه! من این راه را آمدم، اول به جهت زیارت، بعد به جهت دیدار دوستان و سوم به جهت ادای مطلب و ادای وظیفه.»

آنجا اگر دوستانی حضور داشتند یادشان هست که فقط از امیدواری و امید گفتند و همهٔ حرفشان این بود که یک فعال اقتصادی در هیچ شرایطی در سخت‌ترین شرایط هم از میدان به در نمی‌رود و می‌ماند و کار را جلو می‌برد و این پیچ‌ها و گردنه‌ها و سختی‌ها را می‌گذراند.

مرحوم پدرم همیشه به من می‌گفتند که تاجر کلمه بزرگی است که هر کسی شایستگی‌اش را ندارد. البته ایشان هیچ وقت بنده را به عنوان یک تاجر نمی‌دیدند و فکر می‌کردند که هنوز مسیر طولانی برای فرد کم اطلاع و کم تجربه‌ای چون من در رسیدن به کلمه تاجر و تجارت وجود دارد. اما می‌گفتند:« اگر من بخواهم تاجر را خلاصه کنم «ت» تاجر را در توکل به خدا و امیدواری به توفیق می‌بینم؛ «الف» تاجر را در اعتماد به نفس و اعتماد به مردم و جلب اعتماد به مردم می‌بینم؛ «ج» تاجر را در جرأت و جسارت می‌بینم که بایستی در یک فرد جمع باشد و حرف آخر این واژه بزرگ را در راستی و راستگویی و راست انگاری می‌بینم. اینها همهٔ ویژگی‌هایی است که بایستی در یک فرد جمع شود تا یک فعال اقتصادی، تا یک بنگاه‌دار، تا کسی

که در مسیر اقتصاد پای می‌گذارد، بتواند واژه تاجر و تجارت را به خودش القا کند و مردم بتوانند با این واژه او را بشناسند.»

مرحوم عسگراولادی به تمام و کمال تاجر بود، بسیار مستحکم، در انجام کارهایش بسیار متعهد، و در عین حال در امور خیر، در امور مردم‌داری و در امور حضور در فعالیت‌های اجتماعی هیچ‌گاه کم نگذاشت؛ تا همین آخرین دوره هیئت نمایندگان اتاق ایران و تهران حضور پر رنگ داشت و حتی در آخرین انتخابات هم با اینکه بسیار پیام داده بودند که قرار است به صورت لیستی رأی داده شود و در واقع لیست رأی بیاورد و شما کمتر شانس دارید، منتهی ایشان شانه خالی نکرد و حضور پیدا کرد و با جدیت کار را دنبال کرد.

به نظرم درس‌هایی که مرحوم عسگراولادی برای همه ما داشت، چه آن بخشی که درس‌های پندآموز و آموزش در تجارت و صداقت و سلامت و کار مسئولیت اجتماعی و امور خیریه است و چه آن بخشی که شاید از بعضی از ما از حاشیه‌هایی که در زندگی و فوت این مرحوم به وجود آمد، بایستی حداکثر توجه و دقت را داشته باشیم و درس بگیریم. ایشان هم زندگی‌اش برای ما درس بود، هم طول فعالیت اقتصادی‌اش، هم حضور در فعالیت‌های اجتماعی و خیریه‌اش، هم استحکام و امیدواری و مثبت اندیشی‌اش، هم دوره پایانی زندگی در این سال‌های آخر آنچه را که به عنوان امید و انگیزه به همه جامعه فعالین اقتصادی منتقل می‌کرد.

مرحوم عسگراولادی به تمام و کمال تاجر بود، بسیار مستحکم، در انجام کارهایش بسیار متعهد، و در عین حال در امور خیر، در امور مردم‌داری و در امور حضور در فعالیت‌های اجتماعی هیچ‌گاه کم نگذاشت؛ تا همین آخرین دوره هیئت نمایندگان اتاق ایران و تهران حضور پر رنگ داشت.

در آخرین جلسه انجمن که آمده بودند، اخیراً دیدم بخشی از صحبت‌شان را انجمن در یکی از کلیپ‌هایی که پخش شد گذاشته بود، عین جمله‌ای که گفتند، این بود:«من از تهران با پرواز صبح زود آمدم که اینجا به شما بگویم تا زندگی هست تا نفس هست تا سلامتی هست، امید هست و بایستی با امید و انگیزه کار را پیش برد.»

دو، سه خاطره کوچک از ایشان تعریف کنم و بیش از این تصدیع نمی‌دهم.

ایشان از یک سفر که به چین رفته بودند، تعریف می‌کردند:«خیلی مصر بودم که نخست وزیر چین را به عنوان رئیس اتاق مشترک ایران و چین ببینم. سخت است دیدار نخست وزیر کشور بزرگی مثل چین با یک رئیس اتاق مشترک، ولی به هر حال این امکان فراهم شده‌بود. گفتند شما کمتر از یک دقیقه وقت دارید به ایشان هر چه که می‌خواهید، بگویید. من فکر کردم بهترین چیزی که در کمتر از یک دقیقه می‌توانم بگویم این است که توصیه کنم ایشان را تا به مردم چین بگویند حداقل یک دانه پسته در سال بخورند و اگر جمعیت یک میلیارد و دویست میلیون نفری چین، فقط یک دانه پسته در سال بخورند، چیزی حول و حوش ۱۲۰ هزار تن محصول پسته ما مصرف می‌شود و ما نیازی به بازار دیگری برای صادرات نداریم.» ایشان می‌گفتند با شوخی این مطلب را گفتم و گفتم من از ایران آمده‌ام که به شما خواهش کنم به مردم بگویید تا مردم با پسته آشنا شوند. آنچه می‌توانست بگوید این بود که محصولی را که صادر می‌کرد و برای صادراتش علاقه و انگیزه داشت را در همین یک دقیقه با نخست وزیر چین تبلیغ کند.

حاج آقا عسگراولادی می‌گفتند:«سال‌ها قبل که هنوز اتحادیه جماهیر شوروی فروپاشی نکرده بود و پریماکُف مسئولیت بخش خصوصی را برعهده داشت به ایشان گفتم که به مردم بگویید یک دانه کشمش در سال مصرف کنند.»

در سفرهایی که من خدمت ایشان بودم، گاهی من که حداقل سی سال از ایشان جوان‌تر بودم در طول سفر خسته می‌شدم، ولی ایشان با شدت و حدت و علاقه در تمام طول سفر از تمام لحظات استفاده می‌کردند و به کسب و کار و تبلیغ و تشویق و بازاریابی و بازارسازی می‌پرداختند.

ما باید حضور چنین افرادی را غنیمت بشماریم و قدر بدانیم؛ هرچند که ممکن است همه ما، از من بسیار مشکل و مسئله‌دار تا همه کسانی که خیلی بیشتر از ما برای کشور کار و فعالیت کردند، نواقص و عیوب و گرفتاری‌ها و مشکلاتی هم داشته‌باشیم، اما اینکه در عرصه اقتصاد کشور بایستیم، سینه سپر کنیم و کسانی که در این مسیر این دل و جرأت و جسارت و همت و حمیت را به خرج می‌دهند را قدر بدانیم و بعد از فوت‌شان از خدمات‌شان تقدیر کنیم، حتماً شاکر خدای بزرگ و پروردگار متعال بوده‌ایم و حتماً باعث خواهد شد که بعد از این هم کسانی در این صحنه سینه چاک دهند و در مسیر فعالیت‌های اقتصادی، حرکتی امیدوارکننده و انگیزه بخش را دنبال کنند.

خدا مرحوم حاج آقا عسگراولادی را رحمت کند؛ خدا به خانواده ایشان و همه فعالین اقتصادی و همه کسانی که ایشان را می‌شناختند و خصوصیات ایشان را می‌دانستند و هر چه بیشتر با ایشان رفت و آمد می‌کردند بیشتر به خصوصیات‌شان واقف می‌شدند، صبر بدهد.